

نگاهی به فراز و فرود شورای ملی مقاومت (۳)

همین مردم دارم و آنها به من رای دادند و اگر رای آنها نبود، من ریاست جمهوری ندارم. یک آدمی هستم مثل بقیه. سوم این که شما اشتباه می کنید و کاملاً مطمئنم که مردم نمی روند و در این انتخابات شرکت نمی کنند. اگر مردم شرکت نکردند، من هم به عنوان رئیس جمهور وظیفه دارم تا از ایران خارج شوم و آن کارهایی که قبلاً گفتیم باید بکنیم و از سوی این ملت.

"وقتی انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد، در وزارت کشور که مسئولیت اجرای انتخابات را به عهده داشت، چندتن از دوستان ما که آنجا بودند و رژیم هم نمی دانست، به ما خبر دادند در سراسر کشور فقط دومیلیون و هفتصد هزار نفر در انتخابات شرکت کردند و رای دادند. یعنی در واقع، به این شکل آن انتخابات را به طور خودجوش تحریم کردند، بدین ترتیب، مردم موضع خودشان را ابراز کردند و..."

می بینیم که چه طور بنی صدر با ارزیابی نادرست، خود را رئیس جمهور قانونی می نامد، راه مهاجرت در پیش می گیرد و به کمک مسعود رجوی شورای ملی مقاومت را بر اساس یک آمار سراب گونه، تشکیل داده، خود را رئیس جمهور قانونی می نامد و مسعود رجوی را به سمت نخست وزیر خود در این شورا منصوب می کند. تاریخ تأسیس شورای ملی مقاومت ۳۰ تیر ۱۳۶۰ است. بررسی کار شورای ملی که این چنین بر اساس آمار و ارزیابی نادرست از جامعه ایران استوار می شود، می تواند ما را در بررسی و ارزیابی نفس "شورا" کمک کند. با ارزیابی ابعاد ایدئولوژیک، استراتژیک و تشکیلاتی شورای ملی مقاومت، می توانیم به ارزیابی دیگر شوراها و تشکلهای و تا حدی به اصول و ضوابط محکم برای برپایی و دوام یک "شورا" پی ببریم.

در کتاب "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" با تی چند از اعضای سابق این شورا و برخی صاحب نظرانی که عضو نبوده اند مصاحبه شده است: بابک امیر خسروی، دکتر منصور بیات زاده، دکتر محمد برقی، رضا چرنابی، دکتر علی اصغر حاج سید جواد، بهروز حقی، مهدی خانیابا تهرانی، مهدی خوشحال، مهندس پرویز دستمالچی، دکتر علی راسخ افشار، محمود راسخ، کامبیز روستا، هادی شمس حائری، احسان شریعتی، مهندس منوچهر صالحی، دکتر منصور فرهنگ، دکتر حسین لاجوردی، دکتر حسن ماسالی، داریوش مجلسی، دکتر مهدی ممکن، دکتر علیرضا توری زاده، بهمن نیرومند و دیدگاههای مکتوب حزب دموکرات کردستان ایران. بر اساس تقسیم بندی اجمالی ای که نشریه چشم انداز ایران انجام داده است، سوالات حول سه محور اساسی دور می زند:

۱- انگیزه، ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت

۲- عملکرد شورا و نقدهای فیما بین، مشکلات طبیعی ناشی از مشی غلط یا ناشی از خودمحوری ها...

۳- سیر جدایی ها و افول شورای ملی مقاومت و دلایل آن.

ما بر آنیم تا مهم ترین بخش از پاسخ هایی را که اعضای شورای ملی مقاومت به این پرسش ها داده اند، در تشریح درج کنیم.

اشاره می گویند "شورا" جوهر دموکراسی است و برای برون رفت از هر تضادی باید به آن متوسل شد. دغدغه ما ایرانی ها این است که چرا شوراها، تشکلهای و احزاب ما هر کدام بعد از رونق اولیه خیلی زود به رکود و کدورت و انحلال کشیده می شوند، پایان خوبی ندارند و اثر نامطلوبی در ذهن مردم از خود به جا می گذارند؟ ما شوراها را متفاوتی داشته ایم، چه در درون جمهوری اسلامی - نظیر شورای شهر - و چه در بخش اپوزیسیون بعضاً برانداز؛ اما در عمل دیده ایم که نه تنها این شوراها عملکرد و بیان مشخص و مثبتی نداشته اند، بلکه منفی هم عمل کرده اند. واقعا اگر "شورا" تنها راه خروج از بن بست به حساب می آید، خود اگر به بن بست برسد تکلیف چیست؟ چرا شوراها خود به بن بست رسیده اند؟ به خاطر اصول غلط؟ یا استراتژی غلط؟ و یا هژمونی طلبی اعضا و رهبران و نشاختن درست شرایط و ارزیابی غلط از شرایط؟

در همین راستا به کتابی برخوردیم به نام "فراز و فرود شورای ملی مقاومت" که توسط انجمن ایران پیوند مستقر در هلند در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. در این کتاب سعی شده است که با یک کار نسبتاً علمی، به ارزیابی و نقد و بررسی "شورای ملی مقاومت" پرداخته شود. اساس "شورای ملی مقاومت" با این جمع بندی شکل گرفت که دکتر بنی صدر بعد از برکناری از ریاست جمهوری و مخفی شدن به این نتیجه رسید که اگر مردم ایران در انتخابات ریاست جمهوری (رجایی) شرکت چشمگیر داشته باشند، از مخفی گاه بیرون می آید و زندگی علنی خود را شروع می کند و اگر شرکت در انتخابات چشمگیر نبود، خود را رئیس جمهور قانونی مملکت دانسته و باید راه مهاجرت و تبعید را انتخاب کند. بنی صدر در کتاب خاطراتش - درس تجربه ص ۳۴۵ و ۳۴۶ - در این باره می نویسد:

"... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم، او در آنجا گفت، می خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری - که ۴۰ روز بعد انجام می شد - خارج شویم. من گفتم نه، اول باید ببینیم مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه عمل می کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق ها و رای دادند، معنایش این است که این کودتا را تأیید کرده اند. بنابراین، من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفی گاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق ها و دادن رای خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مال شماست... چون انتخاب شما، این طور شده است، من هم انتخاب شما را می پذیرم. آقای رجوی گفت: "اگر هم لایق قانون، قرآن می گه اکثر مردم عقل ندارند. شما می گید اگر مردم رفتند پای صندوق ها، خوب می زن، آخوندها بهشون می کن بروید پای صندوق ها، اینها هم می روند پای صندوق ها."

گفتم: "اولاً، شما قرآن را نخوانداید... قرآن درباره کفار می گوید و نه به مردم مسلمان ایران. قرآن می گوید با کفار رفتار خشن نداشته باشید، چون از روی نادانی کافرند. نکته است به این که مردم رای ندارند. دوم این که موقعیتی که من دارم از

در شماره ۲۱ نشریه در بخش نخست این موضوع، پاسخ مصاحبه‌شوندگان به پرسش نخست یعنی "انگیزه، ضرورت و دلیل تشکیل شورای ملی مقاومت" بررسی شد. در قسمت دوم تلاش کردیم پاسخ به پرسش دوم را تقدیم کنیم، اما از آنجا که تفکیک پاسخ‌های پرسش دوم و سوم ممکن نبود، تصمیم گرفتیم تا پاسخ مصاحبه‌شوندگان به هر دو پرسش دوم و سوم را ارائه کنیم. در شماره قبل پاسخ تعدادی از مصاحبه‌شوندگان به پرسش دوم و سوم درج شد و در این شماره نظرات آقایان دکتر حسن ماسالی، دکتر محمد برقعی، رضا چرندایی، دکتر حسین لاجوردی، دکتر کامبیز روستا، محمود راسخ، مهندس پرویز دستمالچی، دکتر منصور بیات‌زاده، مهندس منوچهر صالحی، دکتر علی راسخ افشار، داریوش مجلسی، مهدی خوشحال و دکتر علیرضا نوری‌زاده از نظر خوانندگان می‌گذرد. تصحیح و پوزش: در بخش اول و دوم "نگاهی به فراز و فرود شورای ملی مقاومت" (چشم‌انداز ایران شماره ۲۱ و ۲۲) آمده بود که همه مصاحبه‌شوندگان "انجمن ایران بیوند" از اعضای شورای ملی مقاومت بوده‌اند. در حالی که این گونه نبوده و با دقت در متن مصاحبه‌ها می‌توان به این امر پی برد.

دکتر حسن ماسالی: در اینجا توضیح بدهم که چرا "شورای ملی مقاومت" به یک اتحاد سیاسی و مبارزاتی مطلوب و به یک آلترناتیو ملی و دموکراتیک تبدیل نشد؟ این دلایل را به‌طور فشرده بیان می‌کنم.

مدت کوتاهی از عمر شورا نگذشته بود که متأسفانه موسی خیابانی و تعدادی از کادرهای مهم این سازمان در داخل کشور کشته شدند. در نتیجه روابط سازمانی در داخل و بالطبع در خارج از کشور مختل شد. طبق ارزیابی من، در این شرایط رهبری خارج کشور سازمان مجاهدین، از شکل‌گیری یک اتحاد جدی سیاسی مانع شد و از ورود عناصر بانفوذ و با شخصیت سیاسی جلوگیری کرد. زیرا او همه داشت که هژمونی و ابتکار عمل را در شورا و صحنه سیاسی از دست دهد. بنابراین نه تنها با متحدین اصولی خود با تنگ‌نظری و فرقه‌گرایانه رفتار کرد، بلکه برخلاف همه شیوه‌های معقول مبارزاتی و فن مبارزه اجتماعی، به جای بازسازی تشکیلات داخل کشور و اعزام کادرهایی به داخل برای این بازسازی، دستور داد و حتی تهدید کرد که کادرها به خارج از کشور بیایند.

رهبری خارج از کشور مجاهدین وحشت داشت از این که بعد از کشته شدن موسی خیابانی، "کنترل" مبارزین داخل کشور را از دست بدهد. ماجرای طلاق و ازدواج و تبدیل کردن سازمان به یک فرقه سیاسی-مذهبی به همین دلیل انجام شد.

مجاهدین به جای کوشش برای جذب گروه‌ها و عناصر جدی و صاحب‌نظر و با شخصیت به عناصر فرصت‌طلب و فرمانبردار میدان می‌دادند. این عناصر وظیفه داشتند در مقابل مجاهدین و مسعود رجوی "تمکین" کنند و در مقابل به منتقدین مجاهدین فحاشی کنند.

هنگام تشکیل شورای ملی مقاومت هنوز منطقه وسیعی در کردستان در اختیار حزب دموکرات کردستان ایران و سایر نیروها بود. رهبری مجاهدین به جای آن که نیروهایش را و همین‌طور رهبری سیاسی نظامی‌اش را به کردستان منتقل کند، به دلیل ضعف درونی خودشان با این انتقال مخالفت کرد و ابتدا در پاریس و بعد در عراق مستقر شدند و با این استقرار در واقع بیوند خود را با مبارزات مردم ایران از دست دادند. (در این باره اسناد پیشنهادهای سازنده ما موجود است.)

مجاهدین که پایه‌های تشکیلاتی خود را در داخل کشور از دست داده بودند و در شکل‌گیری اتحاد ملی نیز ناکام شده بودند، به قدرت‌های خارجی روی آوردند تا از این طریق به قدرت برسند. تماس آنها با قدرت‌های بزرگ این توهم را در آنها تقویت کرد که "دیگر کار تمام شده است و نیازی به متحدین ایرانی ندارند، اما آمریکا و فرانسه ابتدا از آنها به‌عنوان عامل فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کردند و بعد با "تروریست" نامیدن آنها، طردشان کردند. من تصور می‌کنم که پس از سازش صدام حسین و رژیم جمهوری اسلامی، فاجعه دیگری در این سازمان روی خواهد داد.

یکی دیگر از دلایل ناکامی شورای ملی مقاومت، این است که این شورا تحت رهبری سازمان مجاهدین، که در قالب‌های از پیش ساخته شده آیدئولوژیک فعالیت می‌کند، قرار دارد. نه تنها سازمان مجاهدین، بلکه سایر سازمان‌های آیدئولوژیک و سنی ایران، نیز قادر نیستند بهتر از مجاهدین عمل کنند. به عقیده من نقش همه سازمان‌های آیدئولوژیک، پایان یافته است.

امروز که به بازنگری گذشته می‌پردازیم باید با شهامت اذعان کنیم که عدم موفقیت شورای ملی مقاومت فقط متوجه مجاهدین نیست. همه ما که در شورای ملی مقاومت بودیم (از جمله خودم) اشکالات بینشی داشتیم. ما درک درستی از دموکراسی نداشتیم. اگر واقعاً دموکرات می‌بودیم می‌باید در جریان انقلاب از دکتر شاهپور بختیار حمایت می‌کردیم. در واقع ما باید به جای اتحاد با مجاهدین و بنی‌صدر، با بختیار پیمان می‌بستیم...

من مشروط‌وارد شورا شدم. دست‌خط و سند آن نیز موجود است. همین‌طور، اسناد کوشش‌هایی که کرده‌ایم، چه به صورت فردی و چه همراه با گروهی که با من بود، تا شورا را دارای محتوای غنی و سازنده‌ای کنیم، هم وجود دارند. من اولین کسی بودم که در اعتراض به پیش و منش حاکم بر شورا، از شورا، استعفا دادم. به عقیده من با خروج حزب دموکرات کردستان ایران و عدم حضور شخصیت دموکرات و صاحب‌نظری مثل دکتر قاسملو، شورای ملی مقاومت بی‌اعتبار شد. با خروج آقای بنی‌صدر، شورا بخشی از طیف‌های مذهبی طرفدار خود را از دست داد. نام سازمان ما در آن زمان "جنبش دموکراتیک-انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران" بود که در گیلان و کردستان فعالیت مسلحانه می‌کرد. ما گروه کوچکی بودیم و ادعای زیادی هم نداشتیم. اما به سهم خود برای تحقق اتحاد و همبستگی میان نیروهای آزادیخواه فعالیت می‌کردیم. هنگامی که من عضو شورا بودم از راه کردستان و آذربایجان به همراه چند نفر از مبارزان گیلانی و کرد، مخفیانه وارد منطقه طالش در گیلان شدم تا مسئله گسترش مبارزه و مقاومت را با حضور دوستان و در خود منطقه، ارزیابی کنیم. در این هنگام از موقعیت چهار نفر از مجاهدین در آن منطقه مطلع شدیم که ارتباط تشکیلاتی‌شان، پس از ضربات قطع شده بود. ایشان احتیاج به پول و اسلحه داشتند، ما بخش عمده امکانات خود را در اختیار ایشان قرار دادیم. متأسفانه، رهبری سازمان کوچک‌ترین همکاری با ما که به اصطلاح متحدین شورا بودیم، نمی‌کرد. ما در این رابطه از خودمان مایه گذاشتیم و هرگز حاضر نبودیم در مقابل روش‌های ناسالم و دیکتاتور مایانه مجاهدین سکوت کنیم.

دکتر محمد برقعی: تشکیل شورای ملی مقاومت فاقد ارزش سیاسی بود، زیرا نه از نظر تئوریک بنیان درستی داشت یا می‌توانست داشته باشد و نه راهی به آینده‌ای، هر چند دور دست می‌توانست ببرد. شورایی که شورا نبود، ائتلافی از

نیروها که ائتلاف نیروها نبود. کمی برداری ناقصی از انقلاب بود که با آن نیز همخوانی نداشت. اجازه بدهید کمی مطلب را بشکافم. در ایام تشکیل شورا تمام شکست خوردگان میدان نبرد، گریختگان به خارج از کشور دم از پیوستگی و یکپارچگی می‌زدند و می‌گفتند همان‌گونه که در زمان انقلاب همه یک‌صدا شدیم و متحد تا حکومت شاه را برانداختیم، حال هم اگر چنین کنیم، حکومت [آیت‌الله] خمینی را سرنگون می‌کنیم. این نظر دو اشکال اساسی داشت.

در ایام انقلاب نه ائتلافی میان نیروها بود و نه شورایی، بلکه یک رهبری بود که بر موج نارضایتی‌ها سوار شده بود و توسط سازمان روحانیت حرکت را هدایت می‌کرد. سازمانی که در عین حال که حزب و سازمان سیاسی به شکل کلاسیک خود نبود و اعتبار مبارزاتی هم نداشت. اما مجموعه‌ای بود که در طی قرون منافع صنفی یافته بود و راه کار کردن با یکدیگر را فرا گرفته بودند. در جامعه نیز سازمان و نیروهای سیاسی واقعی پایه‌داری وجود نداشت تا مسئله ائتلاف و عمل شورایی به معنی واقعی خود، مطرح باشد. بلکه عده‌ای افراد با اعتبار سیاسی و اجتماعی را جامعه می‌شناخت. به علاوه چند سازمان سیاسی، نزدیک به دودهمه بود که حضور و وجود واقعی نداشتند. مجاهدین خلق هم عملاً وجود نداشت و سازمان چریک‌های فدایی هم نزدیک به یک ماه قبل از انقلاب اطلاعیه داد که غافلگیر شده و پیش‌بینی انقلاب را نکرده و جمع‌بندی لازم را ندارد.

بدین ترتیب در نهایت امر عده‌ای افراد خوشنام و با اعتبار سیاسی بودند که با آقای خمینی کنار می‌آمدند. درحقیقت آقای خمینی با دادن امتیازاتی از آنان یاری‌گیری می‌کرد. به همین سبب نیز این همکاری را نه می‌توان ائتلاف خواند، نه شورا، بلکه نوعی توافق بود... چنین الگویی نیز ظاهراً در ذهن آقای رجوی بود. زیرا تنها سازمان و تشکل واقعی شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین بود و تنها فردی هم که از اعتبار سیاسی بالایی در آن جمع برخوردار بود آقای بنی‌صدر بود که او نیز با گذر زمان، اعتبارش که از مقام ریاست جمهوری‌اش ریشه می‌گرفت رنگ می‌باخت و مجدداً تبدیل به همان سردار بزرگ با چندین تن سر‌باز می‌شد.

دیگر اعضای شورا هم در اوج خود افراد صاحب نام سیاسی‌ای بودند، بدون پشتوانه عملی قدرت سیاسی. یعنی نه سازمانی به‌دنبال خود داشتند نه امکانات مالی یا پیوندهای قدرتی در سطح جهانی. در یک کلام در بهترین شکل خود یک «اعتبار سیاسی» بودند تا یک «نیروی سیاسی». از این روی اطلاق «شورا»، «ائتلاف نیروها» ائتلاف نیروهای سیاسی، همه بی‌معنی بود و ادعاهایی چون «حقوق مساوی اعضا» و این که سازمان مجاهدین نیز یک رای در میان سایر آرا باشد، همه مطالب غیرواقعی سیاسی بود...

ارزیابی از زمان و شرایط مبارزه جدید نیز نادرست بود. حکومت آقای خمینی، حکومت شاه نبود که چون عصای سلیمان موربانه خورده باشد و به بادی فروافتد. حکومتی بود که از انقلاب آمده بود و ریشه در باورهای مردم داشت و بیدی نبود که به این بادها بلرزد و غولی بود که بدون جاری شدن سیلاب، خود از پای در نمی‌آمد. لذا تاکتیک بسیج عمومی برای سرنگونی یک نظام منقر و مطرود که در زمان شاه کار می‌کرد در اینجا معنی نداشت.

افراد و سازمان‌های جمع‌شده در شورا نیز قدرت خود را زیاده گرفته بودند و به همین سبب نیز خام خیالی می‌کردند که می‌توانند در چند ماه نظام حاکم را سرنگون سازند. حاصل این شعارهای غلط بی‌اعتباری سیاسی بود که با هر عدم موفقیت بیشتر می‌شد. تاکتیک‌های مبارزاتی نیز بر مبنای همان شمارها و اندیشه

برگزیده می‌شد و به جای برنامه ریزی برای یک مبارزه طولانی مدت اهداف کوتاه‌مدت و ضربه‌ای مورد نظر قرار می‌گرفت که ناگزیر هم شکست یابی را به‌دنبال می‌آورد. شکست یابی، نبودن یک برنامه مبارزاتی مناسب، عدم آمادگی برای یک کار طولانی مدت سیاسی حاصلی جز سرخوردگی پیوسته ندارد و سرخوردگی پیوسته نیز همیشه انشعاب و گسستگی را به‌دنبال می‌آورد. زیرا عده‌ای متوجه می‌شوند که احساساتی و خام‌طبعانه حرکت کرده‌اند. جمعی نیز انگشت ملامت را به‌سوی همراهان تازه‌اشنا برمی‌دارند و ستیزه داخلی را آغاز می‌کنند و بالاخره به علت پاسخگو نبودن اندیشه حاکم بر شرایط زمان، فروریزی بنای شورا و اتحاد را ناگزیر می‌کنند.

درسی که از تجربه تشکیل شورای ملی مقاومت برای حرکت‌های آینده می‌توان آموخت، آن است که ائتلاف و اتحاد «مسئله فی‌مابین نیروهاست». در خارج از کشور نیز هیچ نیروی سیاسی وجود ندارد و پس از دودهمه گسست خارج‌نشینان از متن مبارزات داخل، دیگر نیروی را در داخل کشور رهبری، هدایت یا راهنمایی نمی‌کنند. لذا سخن از ائتلاف میان نیروهای سیاسی و اتحاد نیروها همه بی‌معنی و نادرست است، بلکه برای هر گونه کار مشترک سیاسی و توافق در خارج کشور دو اصل را باید در نظر گرفت: از آنجا که میدان مبارزه در داخل کشور است و در آنجا نیز در زمان حاضر نیروهای سیاسی و اجتماعی به اشکال مختلف وجود و حضور عینی دارند، لذا ائتلاف و شورا اگر معنی و کاربردی داشته باشد در آنجا است و نقش خارج از کشور، فشار فکری و سیاسی در راه تسهیل این امر است. آنچه برای سیاسیون خارج از کشور معنی دارد «توافق» است نه «ائتلاف» زیرا لازمه توافق وجود نیروهای سیاسی نیست، بلکه اعتبارهای سیاسی هم می‌توانند با یکدیگر توافق کنند.

بازده و تولید چنین مجموعه به توافق رسیده‌ای نیز بیشتر یک امر آموزشی و یک اندیشه سیاسی به‌علاوه عملیات پشتیبانی است تا یک عمل سیاسی برای به‌دست گرفتن قدرت. این که چگونه می‌توان موارد مشترک میان اندیشه‌های مختلف را یافت...

آقای رضا چرندابی در سال ۱۳۶۰ نیز که شورای ملی مقاومت پا به عرصه معادلات سیاسی گذارد، برداشت نادرست از ائتلاف سیاسی و مفهوم روابط دموکراتیک، در میان غالب نیروهای سیاسی، رواج داشت جز این هم نمی‌توانست باشد. درک سیاسی و بالندگی اندیشه، در یک جامعه، به ذهنیت فرهنگی آن جامعه، به حافظه تاریخی نیروها و به فرهنگ سیاسی فعالین حوزه سیاست بستگی دارد. در جامعه‌ای که فرهنگ عمومی، از عقب‌ماندگی و نارسایی‌های شدید رنج می‌برد، سنت چون بختکی، مجاری تنفسی مدرن و پیشرو را سد کرده است. تنگ‌نظری، انحصارگری همراه با خشونت و عصبیت، گفتمان رایج اتحاد سیاسی و حتی غیرسیاسی می‌باشد، نمی‌توان در انتظار ظهور نیروهای سیاسی دموکرات، روادار، بردبار و سازنده بود. غالب تحقیقات مطلق نیروهای سیاسی، از ملی‌گرا تا چپ، از مذهبی تا لائیک، به این بیماری ملی مبتلا بودند. در بستر این نگاه به سیاست و مسائل اجتماعی، آن که نیرو و توان بیشتری دارد دیگران را تسلیم خود و اتوریته‌اش می‌خواهد و آنان که از نیرو و توان چندانی برخوردار نیستند، در رقابت با هم‌وزن‌های خویش، در تلاش لانه‌کردن در دل نیروی بزرگ‌تر و «انوریت» برحق برمی‌آیند و در این دایره تأسف‌آور، آنچه که بازتولید می‌شود جز تومنه فرهنگ و منش بستم و دون اجتماعی یک کشور است. مبالغه نیست اگر بگویم که

'اتوریته' در چهره این فرهنگ و روابط ناشی از آن، همچون یک حقانیت در اذهان نیروهای سیاسی درگیر جلوه می‌کند. در درون شورای ملی مقاومت سازمان مجاهدین خلق با تکیه به نیرو و توان سازمانی و قدرت رزمی خویش، مدعی این اتوریته بود، اما بخت چندان با آنان یار نبود که همراهشان رئیس‌جمهور منتخب با ۱۱ میلیون رأی مردم، جای گرفته بود. مشکل سازمان‌ها و گروه‌های کوچک و شخصیت‌های سیاسی تشکیل‌دهنده شورای ملی مقاومت هم تا حدودی به انتخاب میان 'اتوریته'‌ها برمی‌گشت؛ اما با جدایی آقای بنی‌صدر از ائتلاف با مجاهدین، این مشکل در عمل برطرف گردید.

سازمان مجاهدین خلق رفته‌رفته به تمایل فقر و عقبماندگی فکری و فرهنگی حوزه سیاست تبدیل شد؛ در حالی که تحولات جهانی، از یکسو تحلیل جامعه‌شناسانه شکست انقلاب ۵۷ از سوی دیگر، به مجموعه نیروهای سیاسی کشور امکان ریشه‌یابی نارسایی‌ها را ارزانی داشت. سازمان مجاهدین برای حفظ خود، نیروهایش و اتوریته‌اش، بر طبل پیوسیده عقب‌ماندگی کوبید و در مسیر جدایی از جوانمندی‌های اندیشه‌مردن و دموکراتیک‌تا مرز در یوزگن صیلم و صدامیان جهان پیش‌رفت.

سر آغاز پروسه شکست شورای ملی مقاومت از آنجا خودنمایی کرد که سازمان مجاهدین خلق تلاش کرد که هرگونه مرادف سیاسی و گفت‌وگو و دیالوگ با نیروها و جریان‌های انتقادی را ممنوع و مسدود سازد. می‌دانیم که نیروها و جریان‌هایی که در انزوای سیاسی و چار دیواری تنگ باورهای جزمی خود به‌سر می‌برند، مشکل چندان در ساختن و پرداختن دشمنان و اعداؤ آشتن ناپذیر، برای خود و قبولاندن این دشمنان به هواداران و اعضای اکثر سادهمیندار و آسانگیر خود ندارند. این نیروها شبیه جوامع بسته هستند و سمبل جوامع بسته، زندگی قبیله‌ای می‌باشد که در وحشت دائمی از تماس و امتزاج با دنیای بیرون قبیله خود به‌سر می‌برند. در محیط زندگی قبیله‌ای دوستان و دشمنان، ازلی و ابدی هستند. هر کس که با قبیله نیست، چون عضو قبیله دیگر است، پس بر قبیله می‌باشد. تغییر در باورها، اخلاق و سنت‌ها گناهی نابخشودنی می‌باشد که هر عضو ساده آن قبیله با جدیت بایستی از آن پرهیز کند. آنان که با سازمان مجاهدین خلق، پس از جدایی حزب دموکرات کردستان و بنی‌صدر و دیگر نیروهای تشکیل‌دهنده اولیه باقی ماندند، بر این موازین و مقررات و محرمات زندگی قبیله‌ای گردن نهادند و با نام حیثیت و آوازه خود، به یاری فرقه‌اسماهیلیه معاصر برخاستند. مترجم "دادگاه تاریخ" توجیه‌گر بازداشتگاه‌ها و دادگاه‌های رمادیه عراق شد. روشنفکری تاوان مقهوریت در برابر 'اتوریته' را پرداخت. درباره این موضوع که دلایل جدایی جبهه دموکراتیک و شخص آقای متین‌دقتری از شورای ملی مقاومت را بهتر بیان کرده باشیم، همکاری با سازمان مجاهدین خلق چه بوده است. شاید تنها مرجع صالح برای جواب‌دادن و روشن کردن موضوع، شخص آقای متین‌دقتری باشند؛ اما اگر بخواهیم فرضیات سیاسی خود را برای پاسخگویی به این امر، اساس قرار دهیم، به نتایج خوشبینانه‌ای دست نخواهیم یافت. روابط غیردموکراتیک سازمان مجاهدین خلق با دیگر نیروهای سیاسی نمی‌تواند علت این جدایی باشد؛ چرا که سابقه آن به حدود ۱۵ سال پیشتر برمی‌گردد. مناسبات ضددموکراتیک درون سازمان مجاهدین خلق و وجود زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها در عراق، برای عناصر و 'بریده'‌های از سازمان مجاهدین خلق هم، طبعاً نمی‌توانند این جدایی را توجیه کنند؛ چرا که کوس رسوایی این مناسبات و فریاد دادخواهی شکنجه‌دیدها و

زندانی‌کشیدهای مجاهد، چندگاهی است که گوش فلک را کر کرده است و موضوع رسیدگی مجامع و محافل حقوق بشری جهانی شده است. وابستگی به عراق و هم‌پیمالشدن با صدامیان و استخبارات او هم جزو علل نمی‌تواند محسوب شود؛ چرا که پیشینه‌های بسیار طولانی دارد و از چندی پیش موجبات بدنامی مجاهدین خلق و شورایی مقاومت وابسته به آن را فراهم ساخته است. آنچه تا زگی دارد و می‌توان تضمین این جهانی را بر آن اساس استوار کرد، تحولات سیاسی درون کشور، از فردای دهم فرورداد ۱۳۷۶ می‌باشد. جنبش خودانگیخته و همگانی مردم، در مخالفت با نظام و احتمالات سیاسی ناشی از آن، راه به تحلیل‌ها و ارزیابی‌های نوینی می‌برد که هم عقلانی هستند و هم با توجه به قمار سیاسی مجاهدین خلق و شورایی ملی مقاومت وابسته به آن، نمی‌توانند مورد عنایت این مجموعه قرار گیرند. در چنین فضایی که رأی نزدیک به ۲۲ میلیون ایرانی مطرح است اتوریته مجاهدین خلق و توان نظامی، انسانی و مالی آن نمی‌تواند انگیزه کافی برای ادامه فعالیت در آن صفوف باشد؟ با نگرشی منطقی به اوضاع سیاسی و پیشینه این ائتلاف تحولات سیاسی در درون کشور و میان نیروهای حاکمیت جمهوری اسلامی را می‌توان حافل این جدایی فرض کرد.

نکته مهم، اما مهم‌تر از جدایی تشکیلاتی، مرزبندی آگاهانه با ادبیات و فرهنگ سیاسی عقب‌مانده و استبدادی مجاهدین می‌باشد. ما کسانی را که می‌شناسیم که از مجاهدین جدا شده‌اند ولی همان بیان‌نوع بر خورد‌ها را، که جایی در صفوف نیروهای دموکراتیک ندارد، حامل هستند. جدایی از مجاهدین و شورای مقاومت آنان، بدون نقد عمیق و آگاهانه فرهنگ سیاسی، منش و شیوه‌های توتالیتر آنان، در خدمت‌پیکار برای دموکراسی نمی‌باشد.

دکتر حسین لاجوردی، جامعه و کشور ما به لحاظ تاریخ تمدن و فرهنگ غنی خود، جایگاه ویژه‌ای در جهان دارد. همچنین به دلایل آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی نیز، ایران جایگاه خاصی در منطقه داراست. اگر کمی ژرف‌تر نگاه کنیم خواسته‌های آزادی‌خواهان ما در طول قرن گذشته حدود بیست‌سال زودتر از دیگر کشورهای منطقه آغاز شده است و هر بار هم پس از سرکوب‌شدن، نمونه‌هایی از چنین شورایی به‌وجود آمده است و هر زمانی که در داخل آن صلوات و یاکن و هژم‌رسانش و آشنایی با مسائل سیاسی در درون و بیرون جامعه وجود داشته، حتی در مقابل سرکوب‌های شدید استبدادی نیز مقاومت کرده و دلیل آن هم زنده‌بودن جامعه در حال حاضر است و هر گاه که فرصت‌طلبی، مقام‌پرستی، دستپایی به قدرت به هر قیمت و تقسیم مقام و منصب و حقوق و مقرری و سوارشدن بر مرکب وزارت و امروزه در غربت وضع به همین منوال است که می‌بینیم، هدف‌ها تغییر می‌کند، تحول اجتماعی، سرنوشت آینده جامعه و مردم دیگر مطرح نیست و تنها به قدرت رسیدن هدف می‌شود و در اینجا چون منافع عمومی مطرح نیست و تنها منافع شخصی است. ادامه راه بسته به میزان منافع افرادی است که در روز اول یک مجموعه را بوجود آورده‌اند. اگر می‌خواهید در این زمینه به عوامل شکست شورا نگاه کنید که کار ساده‌ای نیست و نیازمند یک بررسی سیاسی-اجتماعی کامل است؛ که چرا اصولاً چنین مجموعه‌هایی تاکنون در جامعه موفق نبوده است؛ باید بیشتر به عقب برگشت که اولاً چرا شورا با چنین شکلی تشکیل شد و چرا مورد اقبال همگان قرار نگرفت. آیا دیگری است که به شورا وارد شدند همگی خائن و خودفروش و بدون علاقه به سرنوشت کشورشان بودند؟ آیا آنهایی که رفتند و به سرعت بازگشتند از پول ماهیانه و حقوق مقرری و مقام و

اتومبیل خوششان نمی آمد؟ این است که ایجاب می کند به یک بررسی همه جانبه پرداخته شود.

ما اصولاً عادت نکردیم برای واژه ها و مفاهیم تعریف مشخصی داشته باشیم و بنا به زیبایی و قشنگ بودن نوع تلفظ، از آنها استفاده می کنیم و در همان زمینه هم دچار توهم می شویم و امر بر خودمان هم مشتبه می شود، و این در حالی است که در تفکر علمی و منطقی عملی، تعریف هر مفهومی مبین عملکرد آن مفهوم است؛ به عنوان مثال تعریف "جبهه" در ادبیات و فرهنگ سیاسی ما به مرکزی است؛ به معنای آن است که افراد، گروه ها، سازمان ها و احزاب مختلف با دیدگاه های متفاوت ولی با یک هدف مشترک و با قبول یک اساسنامه واحد برای مدت معین، تشکیل می شود و به فعالیت در راستای هدف مورد نظر می پردازند. این مسئله برای من مطرح شد که "جبهه دموکراتیک ملی" یعنی چه؟ سازمان ها و احزاب و افراد تشکیل دهنده آن کدامها هستند؟...

دکتر کامبیز روستا: آن زمان مجاهدین می خواستند (و یا ظاهراً این طور نشان می دادند) که می خواهند جبهه وسیع ضدفاشیسم... را تشکیل بدهند و پای آن هم ایستاده اند. عملاً، اما، چند ماهی بیشتر نگذشت که مجاهدین راه خودشان را رفتند و در نتیجه جبهه ضدفاشیستی یا جبهه مقاومت آرام آرام فروپاشید.

حتماً به یاد دارید که ابتدا شروع کردند علیه حاج سیدجوادی و شخصیت های آزادیخواه و ملی و لیبرال موضع گرفتن و بعد حزب دموکرات کردستان که حتماً یادتان هست و با قاسملو درافتادند، به دلیل مصالح و منافع گروهی شان در کردستان حالا، اما، می بینید که هیچ نتیجه ای نداشت این درافتادن با حزب دموکرات کردستان. بعد با دیگر اعضای شورای ملی مقاومت درافتادند. به عبارت دیگر اینها برخلاف آنچه که در میثاق (با بنی صدر) به قول خودشان ادا کرده بودند، خودشان دچار یک هرزمنیسم مطلق بودند (و هستند) و در نتیجه من که آنتی هرزمنیست هستم نمی توانستم با این آدم ها کار کنم. در ابتدا فکر می کردم که شاید با بحث مفصل ساعت هایی که به راه می انداختم می توانم از این سقوط جلوگیری کنم. خیلی ها، اما متأسفانه در این جلسات و در این بحث ها سکوت می کردند، اما همین ها بعدها خیلی شدید به مجاهدین تاختمند. البته بعد از این که تکلیفها روشن شد. من گمان می کردم که می توانم این جبهه ضدفاشیستی را نجات بدهم و البته تصور باطلی بود که داشتم. متأسفانه این را هم بگویم، برای ثبت در تاریخ، که اعضای دیگر شورا هر کدام به دلیلی در مقابل مجاهدین حالت تمکین و رضا و سکوت داشتند. به همین دلیل بود که من پیش از آنهای دیگر از شورا کناره گرفتم.

بگذارید این را هم بگویم که به جز قاسملو و بنی صدر که از اول هم معترض نبودند ولی وقتی معترض شدند، واقعاً در مقابل مسعود رجوی موضع روشنی اتخاذ کردند. می دانید من همیشه به انسان هایی که موضع خیلی روشن و صریحی اتخاذ می کنند، حالا به هر دلیلی، بسیار احترام می گذارم، و قاسملو و سپس بنی صدر که با این که با هم سر مسئله خودمختاری اختلافاتی داشتند، ولی بر سر مواضعشان بسیار روشن ایستادگی کردند و با مسعود رجوی درافتادند. این را هم بگویم که دیگران با کمال تأسف، این گونه موضع نگرفتند و عدم صراحت باعث شد که افکار عمومی خارج شورا تا مدت ها در تیرگی بماند. سؤال دیگران این بود که آیا اختلافات درون شورا، شخصی است و یا این اختلافات اختلاف نظر اساسی است. در همین زمان شورای متعهد چپ در برلین جلسهای تشکیل داد و بیانهای نوشت

و مهدی [خانبا] تهرانی را، که نماینده ما بود، در شورای ملی مقاومت وادار کرد از شورا استعفا بدهد. چون او تا آخرین لحظه نمی خواست از شورا استعفا بدهد. این هم فقط مسئله مهدی نبود و شما دیدید که بعد از او هم خیلی ها ماندند. این خیلی تأسف آور است که روشنفکران چپ و مترقی ایران، حالا به هر دلیلی، این مسئله را تحمل کردند. نتیجه نهایی این بود که شورا فرو ریخت. یعنی به جای این که افراد و شخصیت هایی امثال حاج سیدجوادی را جلب کند و به جبهه ضدفاشیستی... بدل شود، می نازک و نازک تر شد تا جایی که فقط نمایندگان جبهه دموکراتیک ماندند و بعضی از شخصیت های حقوقی و سیاسی که به اینها پیوستند و سازمان مجاهدین و دیگر هیچ و حالا هم بخش بعدی سرنوشت شورا را می بینیم...

مرحله دوم جریان شورای ملی مقاومت این بود که بعد از بیرون آمدن ما و بنی صدر و حزب دموکرات کردستان ایران از شورا و بسیاری از شخصیت های سیاسی ایران هدایت الله متین دفتری و مریم متین دفتری و منوچهر هزارخانی و کریم قصیم اینها با هم در شورای ملی مقاومت ماندند (به نظر من البته به اشتباه) و این را هم بگویم که من می دانستم که اینها تحمل نخواهند کرد...

آقای محمود راسخ: شیوهای که در ایجاد شورای ملی مقاومت به کار گرفته شد و ماهیت سیاسی و عقیدتی و سرشت رهبران سازمانی که به اصطلاح می خواست نقش مبتکر و پیوند دهنده را بازی کند. سازمان مجاهدین و رهبران آن و به ویژه "برادر مسعود" نمی توانست چنین هدفی را محقق سازد. زیرا پیش شرط تحقق چنین هدفی این بود که جریان ها و سازمان های سیاسی ای که واحد شرایط پیوستن به چنین اتحادی می بودند از همان مرحله تدارک و بحث و گفتگو درباره اهداف و ساختار برنامه در این کار شرکت می داشتند. عدم رعایت این اصل اساسی موجب آن گردید که پس از اعلام تشکیل "شورا" نه تنها شخصیت ها و سازمان ها و جریان های مؤثر به آن نپیوستند، بلکه بسیاری از آنان نیز که از پایه گذاران بودند به مرور زمان با آشکار شدن هدف اصلی "برادر مسعود" از تشکیل شورا و استفاده از آن به مثابه پلی برای بقدرت رسیدن خود از آن جدا شدند.

راجع به خروج "جبهه دموکراتیک" از "شورای ملی مقاومت" باید بگویم که چیزی به نام "جبهه دموکراتیک" مدت ها بود که وجود خارجی نداشت تا به شورای ملی مقاومت پیوسته باشد که با خروج آقای متین دفتری اکنون از آن خارج شده باشد. کسانی که عضو این جبهه بودند مانند خود من، یا با آن رابطه ای نزدیک داشتند، می دانند که این جبهه در همان زمانی که آقای متین دفتری در مخفیگاه بودند و از جمله در منزل یکی از دوستان ما، به اصطلاح زوال پیدا کرده بود. صرف نظر از این واقعیت تاریخی، نمی دانم که اساساً ایشان با تأیید کدام یک از سازمان ها یا شخصیت های عضو جبهه، سازمان ها و اعضای که البته وجود خارجی نداشتند و در کجا و چه زمانی به عنوان نماینده جبهه در "شورای ملی مقاومت" انتخاب شدند و اساساً در کدام نشست جبهه و در چه زمانی تصویب شد که "جبهه دموکراتیک" به شورای ملی مقاومت بپیوندد. البته پیوستن یک "جبهه" به یک "شورا" خود امری است شگفتانگیز!!!!

مهندسین پرویز دستمالچی: ... [سازمان مجاهدین خلق] در آن زمان، ابتدا برای یک مقابله نظامی با نیروهای حکومتی، نه آمادگی داشت و نه تدارکات لازم را دیده بود. "مجاهدین" و سایر هم پیمانان آنها را همه در "کوچه و محله" می شناختند. به همین دلیل یا قتل عام شدند یا فرار کردند. بعد مسئله همکاری

آنها با صدام حسین پیش آمد. صدام حسین به خاک ایران حمله کرد و قصد داشت بخشی از جنوب ایران را جدا کند؛ در این شرایط همکاری با صدام حسین خیانت به منافع ملی بود. به علاوه، آیا صدام حسین و رژیم او و سازمان مخوف استخبارات او از ولایت فقیه‌پویان در ایران بهتر بودند؟ همکاری نیروهای مقاومت در فرانسه، آلمان، ایتالیا و... با متفقین بر علیه فاشیسم مقوله دیگری است که در محتوا با همکاری با صدام حسین تفاوت بنیادی دارد و دوباره اشتباه محاسبه سیاسی و نظامی، و در نتیجه حمله "فروغ جاویدان" به خاک ایران و به گشتن دادن پیش از هر دو چهارصد نفر از نیروهای مجاهدین، قابل توجه این است که با تمام این اشتباهات استراتژیک سیاسی و نظامی، رهبری سازمان همچنان که بود باقی ماند. در هر سازمان و تشکیلاتی که بویی از دموکراسی و آزادمشنی برده باشد، اگر رهبری سازمان خودش، به دلیل شکست‌های سیاسی و نظامی فوراً استعفا ندهد و نرود، بدفئه سازمان او را به خاطر بی‌یافتی و بی‌کفایتی و شکست سازمان و به کشتن دادن صدها انسان، از پست و مقامش کنار می‌گذارند.

دوم این که "شورای ملی مقاومت"؛ اصولاً شورا نبود و مجاهدین در شورا همه‌کاره بودند. دیگران به نظر من، خودشان را گول می‌زدند (و می‌زنند) نیروی انسانی شورا را مجاهدین تأمین می‌کردند و می‌کنند؛ پولش را آنها فراهم می‌کردند و می‌کنند و... و در نتیجه تصمیم را هم آنها می‌گرفتند (و می‌گیرند). نیروهای دیگر، آن چیزی را از مجاهدین طلب می‌کردند که خود حاضر به انجام آن نبودند؛ یعنی این که اگر هریک از گروه‌های شورا امکانات را فراهم می‌کردند، خودشان نیز تصمیمات را می‌گرفتند. به نظر من علت اصلی و اساسی شکست شورای ملی مقاومت به عنوان یک آلت‌ناتیو دموکراتیک در برابر نظام ولایت فقیه، این امر مهم بود که عده‌ای می‌خواستند با یک نیروی سیاسی غیردموکراتیک یک آلت‌ناتیو دموکراتیک بسازند که نشد. در سیاست هم هر کاری ابزار خودش را لازم دارد.

تشکیلات جبهه دموکراتیک ملی، به معنای یک جبهه، از هنگامی که وارد همکاری با "شورا" شد، وجود خارجی نداشت. "جبهه" هنگامی از میان رفت که نیروهای مجاهدین و فداییان در ایران (از پیرامونش) کنار کشیدند و در آخرین تظاهرات آنها، در دفاع از آزادی مطبوعات، دوستانه‌تر بیشتر اجتماع نکردند... [در آن زمان] جبهه دموکراتیک ملی می‌خواست همین نقش [دموکراسی و حاکمیت ملت] را بازی کند که ناموفق ماند؛ به دلیل آن که نیروهای عمده سیاسی و اجتماعی آن که فداییان و مجاهدین بودند، خود اصولاً در آن زمان، دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی را تحت عنوان "آزادی‌های بورژوازی" رد می‌کردند... یعنی "جبهه" بیشتر یک نام بود تا یک تشکیلات واقعی؛ مانند اکثر گروه‌هایی که به شورا پیوستند (به غیر از حزب دموکرات کردستان ایران) و بعدها هم برخی از افراد رهبری "جبهه" بهمن نیرومند و نیز جبهه متحد چپ از شورا جدا شدند.

دکتر منصور بیات‌زاده [دکتر بیات‌زاده در این مصاحبه به نقل قول‌هایی از آقایان بنی صدر، کامبیز روستا، کریم حق، حسن هاسالی، ابریشمچی، آقا و خانم متین‌دفتری و حزب دموکرات کردستان پرداخته و آنها را براساس تحلیل خود نقد کرده است، نشریه تنها نقدهای مستقیم ایشان را به شورای ملی مقاومت می‌آورد]. ... واقعیت امر این بود که عده‌ای از روشنفکران ایرانی در آن مقطع تاریخی شدیداً عاشق دستیابی به قدرت بودند و در همین رابطه است که با توجه به

تحلیل‌ها و برداشتهای متفاوت و حتی متضادی که از مسائل اجتماعی و نیروهای سیاسی داشتند به دعوت دکتر بنی صدر و مسعود رجوی لبیک گفتند و به دفاع از میثاق که در مفاربت با نظرات آنها بود پرداختند... شورای ملی مقاومت مثلاً نشی نشده است و همچون گذشته، سازمان مجاهدین خلق ستون فقرات این شورا را تشکیل می‌دهد. اما شورا پس از گذشت ۱۷ سال از عمرش نه تنها کوچک‌ترین موفقیتی در جهت رسیدن به هدف اصلی که کسب قدرت باشد، به دست نیاورده است، بلکه شورای ملی مقاومت به خصوص سازمان مجاهدین خلق از استقلال و آزادی که محورهای اصلی میثاق و برنامه دولت موقت شورا را تشکیل می‌دادند، فاصله گرفته است. در جنگ هشتساله عراق با ایران، شورا و مجاهدین نه تنها به مراحل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران تبدیل شدند و به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند و در صفوف ارتش دشمن به ایران حمله کردند، بلکه در سطح بین‌المللی سیاستی همسو و هماهنگ با سناتورهای استعمارگر و ارتجاعی آمریکایی اتخاذ کردند. سازمانی که با همت سعید محسن‌ها، حنیف نژادها، بدیع‌زادگان‌ها یا به هر صدهای سیاسی گذشت روزی بخش لاینفک جنبش آزادیخواهی و ضدامپریالیستی ایران محسوب می‌شد، در اثر سیاست‌های عمیقاً ضدملی و ضددموکراتیک به یکی از بی‌آبروترین و... جریان‌های سیاسی ایران تبدیل شده است...

... جدایی تشکیلاتی و پایان دادن به یک ائتلاف تشکیلاتی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید دقیقاً روشن کرد که از لحاظ سیاسی، از کدامیک از سیاست‌ها و عملکردهای تاکتونی شورای ملی مقاومت و در واقع سازمان مجاهدین خلق فاصله گرفته می‌شود.

متأسفانه عده‌ای از ایرانیان به خاطر خصومت و کینه‌ای که با آقای مسعود رجوی دارند سعی می‌کنند تا سیاست ضدملی و ضددموکراتیک و خیانت‌ها و جنایت‌های شورای ملی مقاومت را فقط متوجه کوچ‌اندیشی مسعود رجوی بنمایند و افرادی همچون دکتر متین‌دفتری (و دیگران را) عاری از خطا جلوه دهند...

مهندس منوچهر صالحی عوامل شکست "شورای ملی مقاومت" در همان "ضرورت" پیدایش این پدیده نهفته بود. همان‌طور که یادآور شدم، "اساسنامه" یا "میثاق" این "شورا" براساس نگرش و نیازهای بنی‌صدر و مجاهدین خلق تدوین شده بود و از دیگران خواسته شد که آن را بپذیرند. این شورا می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را جانشین جمهوری اسلامی متکی بر "ولایت فقیه" سازد. اما بنی‌صدر به قانون اساسی "ولایت فقیه" رای داده و آن را خوب دانسته بود. مجاهدین هم، هر چند که در همه پرسی قانون اساسی شرکت نکردند، لیکن در انتخابات ریاست جمهوری شرکت جستند. آقای رجوی اعلام کرد که اگر به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود، براساس قانون اساسی عمل خواهد کرد. به عبارت دیگر مجاهدین برای دستیابی به قدرت سیاسی حاضر شدند قانون اساسی "ولایت فقیه" را بپذیرند. بنابراین آنچه "شورای ملی مقاومت" می‌خواست به وجود آورد با آنچه که [آیت‌الله] خمینی به وجود آورده بود، توفیر زیادی نداشت. در هر دو حال، جامعه باید بر بنیاد "ارزش‌هایی که دین اسلام به وجود آورده است، خود را سازماندهی کند. بنابراین "شورای ملی مقاومت" در پی تحقق جدایی دین از دولت که پیش شرط تحقق جامعه‌ای دموکراتیک است، نبود. آنها حتی خواستار تحقق روابط دموکراتیک در درون "شورا" نیز نبودند، زیرا نیروهایی که می‌خواستند به این شورا بپیوندند باید طبق "اساسنامه"

ریاست جمهوری بنی صدر و نخست‌وزیری رجوی را می‌پذیرفتند.

از همان آغاز مجاهدین خلق کوشیدند سیاست خود را بر "شورا" حاکم سازند. اما سیاست آنها مبتنی بر "کیش شخصیت" بود و هست. چنین سیاستی نمی‌تواند محصول روابطی دموکراتیک باشد. در جوامع و سازمان‌های دموکراتیک رهبران نقش "ابر انسان" را نمی‌یابند، بلکه انسان باقی می‌مانند. یعنی رهبران نیز کسانی هستند که از عقل کل برخوردار نیستند و مثل هر آدم معمولی اشتباه می‌کنند. اما مجاهدین خلق می‌خواستند رجوی را به رهبر بالامنابع "شورای ملی مقاومت" بدل سازند. می‌گویند "ماما که دوتا شد، سر بچه کج بیرون می‌آید" در "شورا" نیز از یکسو بنی صدر به مثابه ژنرال بی‌سپاه حضور داشت که می‌توانست به حق مدعی شود که رئیس جمهور منتخب مردم است و از سوی دیگر رجوی با سازمان مجاهدین خلقی که در اختیار داشت سپاهی که حاضر بود به خاطر خواسته‌های او به کام مرگ برود، در صحنه حاضر بود. آن یک مشروعیت خود را با رأی چندمیلیونی مردم توجیه می‌کرد و این یک "شهیدان" سازمان مجاهدین خلق را وجه المصالحة "مشروعیت" خویش ساخته بود. همین امر سبب شد تا بنی صدر که خود را هنوز رئیس جمهور قانونی ایران می‌دانست و برای خود در "شورا" نقش محوری قائل بود، نتواند با رجوی بسازد. جدایی بنی صدر از "شورا" آشکار ساخت که با مجاهدین خلق نمی‌شود جبهه‌های دموکراتیک به‌وجود آورد...

... در آن دوران نیز وقتی شکست مبارزه مسلحانه چریکی در داخل کشور حتمی شد، وقتی سرکوب شدید اپوزیسیون حره "ترور" را هم از سازمان گرفت و حتی حضور مجاهدین در فرانسه برای حکومت این کشور "نامطلوب" گشت، رجوی... به [عراق] کوچ کرد و در آنجا "ارتش آزادیبخش" به‌وجود آورد. ارتشی که طی جنگ ایران و عراق به‌طور دربست در خدمت صدام حسین قرار گرفت و براساس سیاست جنگی آن رژیم، به انجام فعالیت‌های تخریبی در ایران و علیه مردم و ارتش ایران موظف شد. درحقیقت با رفتن رجوی و مجاهدین به عراق و ایجاد ارتش آزادیبخش در آن کشور، کار شورای ملی مقاومت هم خاتمه یافت...

... یکی از وظایف او [آقای متین‌دفتری] در این "شورا" این بود که از طریق ایجاد ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی از آن مؤسسات بخواهد که رژیم [آیت‌الله] خمینی را به خاطر تجاوز به حقوق بشر محکوم سازند و شورای ملی مقاومت را به‌مثابه یگانه آلترناتیوی که مورد حمایت مردم ایران است، به رسمیت بشناسند. پس از آن که جنگ با عراق پایان یافت و تصرف قدرت سیاسی از طریق اقدام نظامی شکست خورد و "فروغ جاویدان" به "تاریکی ابدی" بدل گشت، مجاهدین و همراه با آنها "شورای ملی مقاومت" مجبور بودند مشروعیت خود را از همین اقدامات کسب کنند. جمع‌آوری امضای نمایندگان "پارلمان اروپا" یا "مجلس سنای امریکا" مبنی بر این که آنها "شورای ملی مقاومت" را به‌مثابه نماینده مردم ایران به رسمیت می‌شناسند، یکی از مشغله‌های مهم آقای متین‌دفتری بود. رجوی با بهره‌گیری از این "مصوبات" می‌خواست به اعضای مجاهدین و "شورا" و نیز مردم ایران ثابت کند که دارد چهاراسبه به‌سوی پیروزی و کسب قدرت سیاسی می‌تازد و جز مردم ایران، مابقی دولت‌های جهان او را به رسمیت شناخته‌اند. اما دیدیم که این تلاش‌ها سودی نداشت. دولت‌ها و مجامع غربی تا زمانی که منافشان ایجاب می‌کرد و می‌خواستند از رژیم ولایت‌فقیه امتیازاتی به‌دست آورند، لیلی به لالی مجاهدین و "شورا" گذاشتند و در آینده نیز این کار را خواهند کرد...

دکتر علی‌رأسخ افشاره... در اینجا بایستی این را بگویم که انتقاد من تنها محدود می‌شود به "تشخیص سیاسی" هموطنانی که به سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی و شورای ملی مقاومت و نظایر این گونه سازمان‌ها پیوسته‌اند، که حرکت‌های قهرآمیز و مسلحانه همراه با ترور و کشتار می‌باشند که از دیدگاه من این گونه حرکت‌ها و این گونه تشخیص‌ها و راه‌حل‌ها در رابطه با مشکل ایران، بی‌فایده و بی‌ارزش هستند؛ اما این به آن معنا نیست که این هموطنانی که از برجسته‌ترین ایرانیانی هستند که با ایثار و فداکردن جان خود و تحمل شدیدترین فشارها و شکنجه‌ها، چه در زندان‌های شاه و چه در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی و با تحمل زندگی در شرایط سخت تبعید که تنها و تنها به‌خاطر ایران و ایرانی و آرمان‌های خود بوده‌است که عالی‌ترین نمونه‌های پایمردی و اصالت و استواری بر آرمان و هدف را نشان داده‌اند، بی‌قدر و بی‌ارزش باشند. افسوس من از این است که چرا این شایسته‌ترین شایسته‌های این ملت که نام پرافتخارشان در تاریخ مبارزات این ملت جاودان خواهد شد، جان و نیروی خود را بیهوده در راهی بی‌ثمر ایثار کرده‌اند...

آقای داریوش مجلسی: ... علت موفق نبودن و نهایتاً تلاشی شورای ملی مقاومت یکی به این دلیل بود که مجاهدین به‌جای این که به‌عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده در این شورا شرکت کنند به‌عنوان آقا با لاسر، عامل فرمان دهنده و بزرگ قبیله، خودشان به‌ابتکار خودشان این شورا را تشکیل دادند و انتظار داشتند که بقیه، ریاست جمهوری و رهبری بی‌چون و چرای آنها را قبول کنند. بقیه هم خیلی زود به این هدف مجاهدین بی‌برندند و از آنجا که کمتر کسی مایل بود تبدیل به چرخ پنجم مجاهدین گردد، شورا تبدیل گردید به فقط سازمان مجاهدین به اضافه دو یا سه گروه کوچک...

آقای مهدی خوشحال: شورای ملی مقاومت که شاخص و نقطه عطفی در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران بود شکست خود... بانی رکود در محافل سیاسی و هر نوع تشکل و اتحاد گسترده دیگر شد. شورا در حوالی سال ۱۳۶۳ با خروج نیروهای مهمی مانند آقای بنی صدر و قاسملو و بسیاری از شخصیت‌ها و احزاب دیگر کمرشکن شد. رهبر شورا و آنان که بعداً حول محور مجاهدین باقی ماندند، شرایط جدید را سخت‌تر شدن مبارزه و عدم دستیابی سریع به قدرت ارزیابی کرده و جرم رفتگان را خیانت به تصمیمات اتخاذشده در شورا و آرمان‌های مردم ارزیابی کردند! اما شکست شورا از جانب رفتگان به هر دلیلی که پاشیده شد هژمونی طلبی رهبری شورا و مجاهدین، عدم آگاهی سیاسی رهبری مجاهدین، ایدئولوژی ارتجاعی و عدم اعتقاد به دموکراسی از جانب مجاهدین، عدم ضرورت تشکیل جبهه در مقابل [آیت‌الله] خمینی، بیرون بودن شورا در خارج از کشور و جدانشدن از توده‌ها و عدم ضرورت مبارزه مسلحانه و... عنوان شده همه اینها اگر درست باشد، اما کافی نیست. یعنی به‌هر حال یک جبهه سیاسی - نظامی تشکیل شده بود؛ بعضی از اعضا و گروه‌های تشکیل دهنده شورا در کردستان و داخل ایران مبارزه مسلحانه را به پیش می‌بردند و آنان که توان مبارزه مسلحانه را نداشتند با حمایت سیاسی خود پشتوانه و حامی مبارزه مسلحانه سراسری در داخل ایران بودند. یعنی وضعیت جدید شورا مانند وضعیت یک نیرو یا واحد نظامی بود که با طرح و نقشه برای یک مأموریت خطیر نظامی اقدام کرده بود و نیروهای زیادی را با حمایت و تشویق و دستور خود به زیر آتش دوست و دشمن روانه کرده بود. تنها خیانت فرمانده، مأموریت یک واحد نظامی را مختل یا به عقب‌نشینی و امنی دارد.

یعنی شورا اصلاً در آن مقطع اجازه آن را نداشت که شقه و ضعیف شود تا چه رسد به آن که متلاشی گردد. شورا در کلیت خود یا می‌بایست عدم توانایی و شکست خود را به دشمن علناً ابلاغ می‌کرد و تسلیم خواسته‌های دشمن می‌شد، یا به پیش حرکت می‌کرد، چون در هر دو صورت به پیروزی نزدیک‌تر می‌شد. حرکت به پیش مثبت بود و باید انجام می‌گرفت، ولی نگرفت! تسلیم، واژه زشتی است، اما روند مبارزه را تا بدین حد که امروز در آن بسر می‌بریم، کند نمی‌کرد؛

ضربه دشمن خنثی می‌شد، تلفات نیرویی به حداقل می‌رسید، پرچم مبارزه در دست نیروهای تازه‌نفس یا نسل بعدی قرار می‌گرفت، مشکل راهپندان سیاسی که هم‌اکنون داریم، نداشتیم، نفس مبارزه از جانب دشمن جدی تلقی می‌شد.

یعنی اعضا و نیروهای شرکت‌کننده در شورا به مجلس میهمانی نرفته بودند تا ببینند آتش شور است یا تمام شد. دست‌از‌پا درازتر بدون در نظر داشتن مأموریت خطیر خود و خیل نیروهای سیاهی لشکر که زیر آتش مانده و امیدهایی که زیر آتش سوزانده می‌شد، حال آن‌هم به صورت "منفرد" به خانه‌های خود بازگردند. افراد زیر آتش که عرض کردم یک نمونه کوچکش کشتار مجاهدین در مرداد ماه سال ۱۳۶۷ در عملیات موسوم به فروغ جاویدان - مرصاد - به دستور آقای رجوی و کشتار هزاران زندانی سیاسی به تلافی آن عملیات در شهریور ماه همان سال... بود. ولی بعدها تسلیم شورا را دیدیم؛ اما نه تسلیم به آقای خمینی، بلکه تسلیم به صدام حسین، رهبر شورا در خردادماه سال ۱۳۶۵ خود را در دست تسلیم خواسته‌های ضدایرانی صدام حسین کرد و ارتش شبه‌کلاسیک در جهت اهداف جنگی عراق، به راه انداخت. صدام حسین کی بود؟! یک عامل خارجی که محور توجهات طرفین متخاصم قرار گرفت. آقای خمینی شعار می‌داد که صدام دشمن است و بعد از او مشکل ما حل خواهد شد. رهبر شورا می‌گفت صدام حامی است و مشکل ما با مشکل جنگی او گره خورده است. پس از حل مشکل صدام حسین پیروزی ما نیز به نتیجه خواهد رسید! ولی بعد از جنگ کویت دیدیم که صدام حسین همیشه منظور خود را دنبال می‌کرد و دیگران را دنبال خود می‌کشید تا راهش هموار گردد.

افراد برگشته از شورا با آن که خود را آگاه‌تر و مسلح به دانش سیاسی و معتقد به آرمان‌های مردم و دموکراسی می‌شمردند، اما وقتی بیرون آمدند، مقبولیت و مشروعیت دوباره خود را آن‌طور که انتظار می‌رفت به اثبات نرساندند و شورای اصلی را تشکیل ندادند، بلکه با انفعال خود شورای بالیمانده حول مجاهدین را صحنه گذاشتند. حتی اعضا و گروه‌های بازگشته نتوانستند به یک اتحاد واقعی و یک "ارگان" دست یابند تا در یک بیمارآن تبلیغاتی، اعضای بالیمانده در شورا را به انفعال یا رسوایی بکشند. نیروهای زیر آتش را که در ایران مجازی یا زندانی بودند، در عراق گروگان یا زندانی بودند، در ابوغریب یا رهبری به سرپرست شدند، با دست‌زدن به یک اقدام دسته‌جمعی به آنان راه نجات، یا راه حل جدیدی نشان دهند، و این همه در حالی بود که اکثر اعضای بازگشته از شورا چنین دهه سابقه مبارزاتی در کنفدراسیون و دیگر محافل سیاسی را داشتند، سال‌ها تجربه کار سیاسی را داشتند، در حالی که اعضای باقیمانده در شورا هیچ تجربه مبارزه در خارج از کشور را نداشتند...

...مبارزه مسلحانه اگر به دست نیروهای مترقی و ملی ایرانی علیه حکومت انجام پذیرد، می‌بایست تودهای و ابزارهای مشروع باشد. در مرحله بلوغ سیاسی جنبش باشد، آخرین گام برای سرنگونی باشد. در حین که هیچ راه دیگری جهت

تصرف قدرت سیاسی متصور نیست، در این شرایط است که مبارزه مسلحانه مشروعیت دارد؛ وگرنه تروریسم یا مبارزه مسلحانه، کودتای جهندهای است. به‌ویژه اگر حمایت و دست‌عامل خارجی در آن مشهود باشد، در آن صورت تروریسم مشروعیتی مادون حکومت خواهد داشت، چون کسی که با تروریسم به قدرت می‌رسد و توده‌ها از او حمایت نمی‌کنند، ناچار خواهد شد تا برای نظم و سامان دادن جامعه به‌ارغاب و سرکوب مردم متوسل شود. مبارزه از لوله تفنگ یک سرباز، پاسدار یا مجاهد بیرون نمی‌آید؛ مبارزه در خون‌دهی و خونریزی معنی نمی‌دهد؛ مبارزه در قالب شعر و شمارهای زنده‌باد یا مرده‌باد نمی‌گنجد، مبارزه به اتحاد و شراکت بخش وسیعی از اقشار مردم نیاز دارد؛ مبارزه تأمل، تفکر، تحرک و سمه‌صدر می‌طلبد؛ مبارزه می‌بایست به فرهنگ عمومی بدل شود، جهت تغییر وضع موجود و بهتر زیستن و نه برعکس...

دکتر علیرضا نوری زاده... دکتر عبدالرحمن قاسملو چند هفته‌ای پس از خروج رسمی از شورا اظهار داشت: اگر به دنبال ولی فقیه بودیم، همان عامه‌ای‌اش را داشتیم، حداقل او تظاهر نمی‌کرد. اما این یکی، هم می‌خواهد با زیارت عاشورا تهران را فتح کند و هم حاشیه بر تئوری مارکس بنویسد...

... رجوی در آغاز کار می‌دانست بدون بنی‌صدر نخواهد توانست اعتباری فراتر از رهبر یک‌دار و دسته‌شبه‌نظامی که با ترور، مقاصد خویش را پیش می‌برد پیدا کند. فرانسه او را به خاطر بنی‌صدر راه داد و افکار عمومی بین‌المللی به علت وجود بنی‌صدر در رأس شورا، یک چند شورا را جدی گرفتند حتی عملیات تروریستی که در آغاز کار، از سوی سازمان مجاهدین خلق علیه ارکان و شخصیت‌های رژیم صورت گرفت، از آنجا که تدارک‌دهنده آن شورایی فرض می‌شد که ریاست آن با رئیس‌جمهور قانونی کشور است به نوعی عملیات رزمی مشروع در جهت بازپس‌گیری قدرت مصادره‌شده تعبیر می‌شد. به‌رحال وصلت سیاسی آقای رجوی با رژیم عراق که خطبه آن را طارقی عزیز خواند، آخرین رشته را بین بنی‌صدر و شورا پاره کرد و بنی‌صدر حداقل برای یک‌بار نشان داد حاضر به دست‌کشیدن از آنچه به "پرنسپ"‌های ثابت در صحنه سیاست موسوم است، نمی‌باشد. بنی‌صدر حاضر نشد استقلال را فدای دستیابی به قدرت آن‌هم با کمک بیگانه در حال نبرد با کشورش بکند. از این نظر نمی‌توان او را تقدیر نکرد...

